

## دربارهٔ قرار دادگرایی پوپر\*

□ الیزابت استروکر

ترجمه: ابوالحسن حسینی

### درآمد

فلسفهٔ پوپر و خصوصاً بحث قرار دادگرایی وی انتقاداتی چند در فلسفهٔ معاصر آلمان برانگیخته است. سخن ناقدین پوپر این است که وی در این بحث اصول عقلانیت انتقادی خود را زیر پا می‌گذارد. آنها او را به یک «جزم‌اندیشی غیرانتقادی» و «تصمیم‌گرایی کور» متهم می‌کنند که تصور می‌شود پنهان ماندن آنها زیر نقاب این ادعا که نظریات فلسفی - درست همچون نظریات علمی تجربی همواره در معرض خطر شکست قرار دارند، خطرناکتر است. به هر حال، بدون شک عقلانیت به اصطلاح انتقادی پوپر، تنها عقلانیتی کاذب یا حداکثر نیمه‌عقلانیتی محسوب می‌شود که توانسته است با «تأملی بی‌حاصل» بر اساس پیش‌فرضهایش فقط خطا و اشتباهاتش را توجیه کند.

این نوع انتقاد از فلسفهٔ اجتماعی‌ای سر برآورده است که خود را برآمده از نظریهٔ انتقادی می‌داند.\*\*

این نظریه از سنت هگلیان چپ و مارکس نشئت می‌گیرد و خود را از فهم نظریه فلسفی دور می‌کند، از این حیث که موجود را نه تنها به عنوان پیامد آراء فلسفی و علمی تجربی مورد بررسی قرار می‌دهد و در صدد فهم آن به ماهو موجود برمی‌آید، بلکه تا آنجا تلاش می‌کند که آن را در بیرون یا درون بافت اجتماعی و سیاسی اش نیز درک کند.

\*\*\*

یکی از وظایف این انتقاد آن است که پیش فرضهای نهان و ملازمات اجتماعی ضمنی در فلسفه تحلیلی علم تجربی، به ویژه در فلسفه پوپر را وضوح بخشد. از این لحاظ احکام نظریه انتقادی، در این نظریه متبلور می‌شوند که نظریه‌های علمی تجربی جز فرآورده‌ها و ابزارهای عمل اجتماعی نمی‌توانند چیز دیگری باشند. هسته اصلی انتقاد مذکور، این نظر است که به خصوص علوم تجربی طبیعی منحصرأ در علاقه فناورانه ریشه دارند، و به عبارت دیگر علاقه‌ای که دانش علم تجربی را هدایت می‌کند تنها علاقه به در دسترس بودن امکانات فنی است.<sup>(۱)</sup> این که علم تجربی خود را در خدمت معرفت می‌داند، یک خودفریبی است که منافع راستین علم تجربی را پنهان می‌سازد. این نوع انتقاد مخصوصاً فلسفه پوپر را نشانه رفته و معتقد است این فلسفه نه تنها به خودفریبی دوام می‌دهد، بلکه حتی آن را مشروع می‌سازد.

به منظور آمادگی برای ورود به بحث درباره این انتقاد، ابتدا تقریر عمومی از قراردادگرایی پوپر را مشخص کرده و سپس سه بخش اصلی متفاوت در مفهوم پوپری قراردادگرایی را تمییز می‌دهیم. بنابراین، مقاله حاضر دارای سه بخش خواهد بود:

بخش ۱: قراردادگرایی پوپر درباره مبناي تجربی علم تجربی (با علامت اختصاری «قراردادگرایی. م»):

بخش ۲: قواعد روش‌شناختی به عنوان قراردادها در فلسفه پوپر (با علامت اختصاری «قراردادگرایی. ق»):

بخش ۳: «تصمیم» عام پوپر برای عقلانیت انتقادی (با علامت اختصاری «قراردادگرایی. ت»):

بدیهی است که اصطلاحات «قرارداد» و «تصمیم» فعلاً در اینجا دو معنای متفاوت دارند، بنابراین در هر یک از این بخشها، به صورت جداگانه در موارد زیر تحقیق می‌کنیم:

۱. معنای دقیق «قرارداد» و «قراردادگرایی» به ترتیب [در هر یک از سه بخش مذکور] چیست؟
۲. خود پوپر تا چه حدی وضعیت مسئله را به گونه شایسته و بایسته‌ای توصیف و تحلیل کرده است؟
۳. انتقاد از پوپر تا چه حد و تا کجا اعتبار دارد؟

### ۱. مسئله «قراردادگرایی. م» پوپر

۱. از حیث نوآوری، فلسفه پوپر طی یک مجادله انتقادی با نوابات‌گرایان حلقه وین قاطعانه مشخص می‌شود. در مقابل تلاش بی‌ثمر آنها برای ابتدای استقرایی علم تجربی بر گزاره‌های پایه (protocol sentences)، پوپر بر بصیرت (insight) پیشینی از نظریه تأکید می‌کند، چون مشاهدات فقط در یک چارچوب نظریه‌ای - به گونه‌ای لفظی (verbally) - «ساخته» می‌شوند. بنابراین از نظر پوپر مشاهدات در علم تجربی تنها در این حد نقش دارند که آزمون‌ی برای نظریه‌ها باشند. این نقش در اینجا چگونگی حصول مشاهدات نیست، بلکه نحوه توجیه گزاره‌های مربوط به اشیاء مشاهده‌پذیر است و این همان مسئله‌ای است که پوپر با عنوان «مسئله مبنا‌ی تجربه» مورد بحث قرار می‌دهد.

پوپر صرفاً در منطق اکتشاف علمی این کار را به گونه‌ای گسترده انجام داد. اما مسئله مبنا‌ی تجربه نه تنها با ابطال‌گرایی (falsificationism) اولیه او هماهنگ باقی می‌ماند - که در اصل، مواجهه مستقیم نظریه با داده مشاهدتی را در نظر داشت - بلکه همچنین در گسترش اخیرش به حوزه عقلانیت خطاپذیرانه (fallibilistic rationality) باقی می‌ماند، چون مشاهده نیز یک نمونه آزمون درجه اول را در معیار سنجش پوپر برای ارزیابی نظریه‌ها نمایش می‌دهد.

شایان ذکر است که پوپر در برخورد با گزاره‌های پایه، نه فقط سؤال روش‌شناختی درباره کارکرد منظم مشاهدات برای نظریه‌ها در علم تجربی، بلکه سؤال معرفت‌شناختی در مورد زمینه‌های اعتبار گزاره‌های مشاهدتی را نیز مطرح می‌کند.<sup>(۲)</sup> تا آنجا که من می‌دانم، این تنها جایی است که پوپر به این تمایز مهم دست می‌یابد و بلکه باید گفت این مسئله، از انکار فلسفه

پوزیتیویستی جدید توسط وی قابل فهم و استنباط است. این نکته به خوبی دریافت شده است که کارناپ و نویراث ابتدا بر این گمان بودند که گزاره‌های مشاهده‌تی می‌توانند «مبتنی بر» یا «براساس» ادراکات باشند چرا که آنها نه مقتضی ابتناء بر امر دیگری‌اند و نه قادر به آن. اما پوپر این نظریه را اینگونه مورد انتقاد قرار می‌دهد:

الف) او به این نظر به‌عنوان یک روانشناسی‌گری غیر قابل قبول می‌نگرد. گذشته از این واقعیت که نسبت بین ادراک (perception) و گزاره‌های مطابق با اشیاء مُدَرِّک، مبهم و تار دیده می‌شود، پوپر چنین استدلال می‌کند که ممکن نیست اشیاء لفظی از اشیاء غیر لفظی منتج شوند، زیرا - بنابراین برهان - جملات فقط با جملات می‌توانند توجیه منطقی شوند.

ولی این اعتراض به دلایلی چند صحیح نیست. (من در اینجا همه آنها را ذکر خواهم کرد؛ بعداً من به اعتراض دوم و مهمتر پوپر کمی کاملتر می‌پردازم.) اولاً، سؤال از نسبت بین ادراک و گزاره‌های ادراکی، سؤالی روانشناختی نیست، بلکه سؤالی معرفت‌شناختی است. البته این نکته به دلیل صورتبندی غیر دقیق مسئله پنهان می‌ماند تا پوپر بر حلقه وین غلبه کند. اما، در واقع منظور پوپر نسبت بین جمله ادراکی و واقعیت مشاهده شده است. به علاوه، با این استدلال که جملات منطقاً فقط می‌توانند بر جملات مبتنی شوند، پوپر اعتراضی را بر روانشناسی‌گری حلقه وین متوجه نمی‌کند، زیرا این مطلبی پیش پا افتاده است که حتی پوزیتیویستهای جدید نیز با آن موافقت و می‌توان اضافه کرد که هیچ‌کس نگفته است نسبت بین جملات ادراکی و ادراک به‌عنوان یک فرایند ذهنی، یک نسبت منطقی است.

ب) اما پوپر برهانی مهمتر علیه پوزیتیویستهای جدید دارد: او می‌گوید که هر جمله ادراکی شامل «کلی‌ها» (universals) است و بنابراین تا حدی از دریافت حسی تجاوز می‌کند. ولی کلی‌ها قابل تحویل به دسته‌هایی از فرایندهای ذهنی نیستند. پوپر می‌گوید که بنابراین گزاره‌های مشاهده‌تی شخصیه نیز فرضیه‌هایی‌اند که «ویژگی یک نظریه» را دارند.<sup>(۳)</sup> آنها از آن جهت که فرضیه‌اند، در نهایت اثبات‌پذیر نیستند و نیاز به آزمایش بیشتر دارند. اما از آنجا که این آزمایشها نمی‌توانند تا ابد ادامه یابند، باید بعد از زمان معینی، از آزمون بیشتر آنها صرف نظر کرد. بدیهی است که گزاره‌های پایه فقط می‌توانند «بازبینی» شوند و بنابراین ثابت می‌شود که آنها نتیجه قرار داده‌ها و حتی «تصمیمها» بند.<sup>(۴)</sup> پوپر با یک استدلال پراگماتیستی، از این نظریه دفاع

می‌کند که آنها [قراردادها و تصمیمهای مذکور] در مبنای علم تجربی اجتناب‌ناپذیرند. آشکار است که معطله بازگشت تا بیکران (infinite regress) وی را به این کار مجبور ساخته است، چون نمی‌توان تا پایان جهان، دست به امتحان زد، بلکه علیرغم نیازی که به نتایج آزمونها برای ارزیابی نظریه‌ها وجود دارد تا در هر حالی قابلیت تحقیقات علمی تجربی را داشته باشند، جز بازبینی گزاره‌های پایه معین راهی بدان نیست و این به مثابه قطع فرایند آزمون است. اما چون آنها گزاره‌های پایه‌ای هستند که در تحلیل نهایی، یک نظام علمی تجربی را تأیید یا ابطال می‌کنند، علم تجربی تماماً بر قراردادها مبتنی می‌شود.

بویژه «قراردادگرایی. م» در فلسفه پوپر به انتقادی علیه خودش منجر می‌شود، به این ترتیب که او عامل دلخواهی را در روشهای علمی تجربی وارد می‌کند که در هر حال با عقلانیت انتقادی ای که وی آن را اصل موضوعه می‌گیرد، تضاد دارد.

در ابتدا، ما اثبات کردیم که نمی‌توان بر ضد انتقاد فوق به این مطلب استناد کرد که پوپر تأکید دارد گزاره‌های پایه هرگز نمی‌توانند با آن قراردادها «بنا» شوند، بلکه همواره موافق با آن قراردادند و چنین موافقتی همواره ابتدایی است و اصولاً قابل انتقاد. زیرا گزاره‌های پایه را هرگز نمی‌توان به طور کامل مورد انتقاد قرار داد، چرا که این صورت علم تجربی به وجود نمی‌آید، و نیز به عقیده منتقدان، با توجه به این که گزاره‌های پایه پذیرفته شده، در واقع بدو نقد نمی‌شوند، کاملاً روشن است که پوپر - با مسلم انگاشتن قراردادهای. م - از تقریر استدلالهای «راست» برای پذیرش آنها خود را مستغنی می‌یابد.

۲. برای امتحان این نقادی ما ابتدا درباره این مسئله بحث می‌کنیم که آیا شرح پوپر از مسئله مبنا (basis-problem) در هر حال کافی است؟ (البته ضرورت ندارد نفی نهایی این مسئله متضمن بی‌کفایتی قراردادگرایی. م و عقلانیت انتقادی باشد). در واقع، نهایتاً محقق می‌شود که قراردادگرایی. م پوپر از ابهامهای خاصی رنج می‌برد. به نظر من آن ابهامها نتایج ضروری این واقعیت‌اند که پوپر به نحو غیرقابل توجیهی بین مسائل روانشناسانه و معرفت‌شناسانه خلط می‌کند، اگرچه صریحاً ادعای تمییز آن دو از یکدیگر را دارد. من به سه نکته انتقادی درباره روشی می‌پردازم که پوپر مسئله گزاره‌های پایه را به آن مستند کرده است:

الف) پوپر تأکید دارد که قراردادهای پایه اصولاً موجه نیستند، زیرا کلی‌ها در آنها واقع

شده‌اند. بنابراین حتی گزاره‌های مشاهدتی شخصی، «فرضیه» محسوب می‌شوند. بی‌تردید حقیقت دارد که بداهت ادراک حسی به تصحیح نیاز دارد، زیرا فقط یقینی نفسانی (subjective certainty) به وجود واقعیتی معین است. این مسئله مورد تردید نیست. با این حال وقتی پوپر این نیاز را برای نقادی دست‌آویز خود قرار می‌دهد، ظنّ مرا بر وجود اشکالی در ساختار استدلالش برمی‌انگیزد.

اولاً ما بر این عقیده‌ایم که تنها اگر خلاف بداهتی به ظهور نرسد، هرگونه تردید در مورد صدق گزاره‌های شخصی - که مضمون آنها «بدیهی» تلقی می‌شود - فاقد ارزش است، مگر این که واقعاً به چنان مشاهداتی بدگمان باشیم. این یک واقعیت ساده است که گزاره‌های شخصی بر مبنای بداهت ادراک حسی پذیرفته شده‌اند و به سبب همین بداهت، نه تنها «انگیخته» (motivated) شده‌اند، چنانکه پوپر گاهی بیان می‌کند، بلکه حتی موجه‌اند. برای نمونه، در مثال مشهور پوپر: «اینجا یک لیوان آب است» استدلال «من آن را می‌بینم» استدلالی کاملاً با کفایت تلقی می‌شود و استدلال دیگری نمی‌توان طرح کرد. سخن گفتن از «قرارداد» در این موقعیت، آن هم فقط با این استدلال که ساختار قیاس منطقی را ندارد و دو جمله مورد استشهاد، ربط منطقی به یکدیگر ندارند، مضحک است. با این همه، وقتی پوپر در این خصوص از «قرارداد» یا حتی از «تصمیم» سخن می‌گوید، نه تنها از بافت موقعیتی که در آن از چنین جمله‌ای صحبت شده است - و شاید، حتی به آن حمله شده است - تغافل می‌کند، بلکه از این حقیقت شناخت‌شناسانه نیز چشم می‌پوشد که امکانهای دیگری برای مشروعیت گزاره‌ها، غیر از استنتاجهای منطقی وجود دارد. علاوه بر این، اشاره پوپر به «استعلایی بودن بیان لفظی» نیز ضعیف است. البته این اشاره چیزی مشابه «استعلاء» است، اما نکته مهم آن است که این، نه تنها در گزاره‌هایی واقع می‌شود که درباره موضوع مُدرک هستند، بلکه قبلاً در خود ادراک رخ داده است؛ ادراک فقط یک فرایند ذهنی به منزله یک داده ساده شعور (consciousness) نیست، بلکه همچنین و همیشه ادراک چیزی است [به اصطلاح ما، علم هویت مرآت‌ی دارد]. با این وجود عین یا واقعیت مُدرک، اگرچه وجود جزئی شیء، به صورت یک «مورد» یا یک «نمونه» از چیزی کلی (general)، مثلاً طبقه‌ای از اعیان ادراک می‌شود، چون نه تنها (در جمله مذکور) واژه‌های «آب» و «لیوان» کلی (universal)، هستند بلکه همچنین ادراک اعیان آب و لیوان تحت امور کلی (general) حاصل می‌شود، تا جایی

که من این را «به‌عنوان» آب و آن را «به‌عنوان» لیوان درک می‌کنم. چون پوپر از یک طرف به خطا فرض می‌کند ادراکات صرفاً به‌منزلهٔ رخدادهای روانشناختی فردی‌اند و از طرف دیگر می‌پندارد گزاره‌ها فقط با واژه‌های کلی همراهند و نیز چون کاملاً از عین مُدرک چشم‌پوشی می‌کند، در فهم ساختار التفاتی (intentional structure) ادراک شکست می‌خورد. پوپر با جدا کردن ادراک و گزارهٔ ادراکی از یکدیگر، البته قادر به یافتن رابطهٔ مشروعی بین آنها نیست، لذا ناچار است قراردادها را جانشین عدم ارتباط منطقی زبان و ادراک سازد.<sup>(۵)</sup> اما این تنها آن نوع طرد مسئله‌ساز است که پوپر قادر به حل آن نیست. او از پیش فرضهای ناکافی شروع کرد و در نتیجه در توجیه واقعیات شناخت‌شناسانه و پدیدارشناسانهٔ ادراک، شکست خورد.

ب) این طرد، پوپر را به ابطال نتایج رهنمون می‌سازد. در پی این توصیف غلط از ادراک، او معتقد می‌شود که گزاره‌های شخصی، صرفاً فرضیه‌اند، به همان معنایی که گزاره‌های فرضیه‌ای کلی، فرضیه‌اند. لکن از مطلب زیر روشن می‌شود یک تمایز بنیادی بین این دو، وجود دارد. ویژگی فرضیه‌ای گزاره‌های کلی (نظیر قوانین علمی تجربی) از نِسب تابع ارزشی (truth-functional relations) بین گزاره‌ای کلی و پیش‌بینی‌هایی (predictions) نشأت می‌گیرد که می‌توان از آن گزارهٔ کلی، دستکم با استفاده از شرایط تصادفی معین استنتاج کرد. اثبات (verification) یک فرضیهٔ کلی معادل است با اثبات همهٔ پیش‌بینیهای استنتاج شده از آن، زیرا در مفاد پیش‌بینی آنها - که یقیناً بی‌پایان است - مضمون فرضیهٔ کلی مستحیل است. نتیجهٔ بدیهی این‌که ویژگی فرضیه‌ای گزاره‌های کلی بر اثبات‌ناپذیری آنها متوقف است و بنابراین معادل با امکان آزمون‌پذیری (testability) بی‌پایان آنها است، یعنی امکان‌پذیر بودن اثبات گزاره‌های مشاهده‌تای دیگر که با فرضیهٔ کلی معارض باشند.

اما به‌نظر پوپر، حتی گزاره‌های شخصی، متضمن مسائلی بیشتر از آن چیزی است که عمل ادراکی شخصی می‌تواند حاوی آن باشد. او معتقد است تنها دلیل این نکته، این است که از گزاره‌های شخصی نیز می‌توان پیش‌بینی‌هایی «استنتاج» کرد که باید با مشاهدات پایان‌ناپذیر جدید امتحان شوند.

لیکن آزمون‌پذیری گزاره‌های مشاهده‌تی بکلی از نوعی دیگر است و به نِسب منطقی وابسته نیست. صدق پیش‌بینیهای یک گزارهٔ مشاهده‌تی شخصی منطقیاً برای صدق گزارهٔ شخصی

امتحان شده نه لازم است، نه کافی. این مطلب با این واقعیت همخوانی دارد که گزاره‌های مشاهده‌تی شخصیه تابعی از ارزش گزاره‌های مشاهده‌تی دیگر نیستند. اگر آن‌گونه که پوپر استدلال کرده است، ویژگی فرضیه‌ای گزاره‌های شخصیه شبیه به گزاره‌های کلی می‌شد، در آن صورت ابطال ناپذیری نظریه‌ها از اثبات ناپذیری گزاره‌های مشاهده‌تی استنتاج می‌شد. اما، با این نتیجه، استدلال قاطع در تأیید روش‌شناسی خطا پذیرانه پوپر بیش از این نمی‌تواند دوام آورد. زیرا ادعای آن دقیقاً بر این پیشفرض مبتنی است که گزاره‌های مشاهده‌تی شخصیه، برخلاف فرضیه‌های کلی، اثبات پذیرند. پوپر با ادعای آزمون پذیری بی‌پایان گزاره‌های مشاهده‌تی نظریه‌اش را بی‌منا کرد.<sup>(۶)</sup>

ولی گزاره‌های شخصیه برخلاف گزاره‌های کلی، به نحوی بی‌پایان آزمون پذیر نیستند. نیازی به گفتن این نکته نیست که آنها اصولاً به وسیله گزاره‌های مشاهده‌تی دیگر قابل نقد هستند. ولی چنین نقادی‌ای ساختار احتجاجی دیگری غیر از آزمون گزاره‌های قانون دارد. به این دلیل گزاره‌های مشاهده‌تی شخصیه نباید «فرضیه‌ای» قلمداد شوند، بلکه بهتر است برای پرهیز از دلالت‌های ضمنی گمراه کننده، فقط همانند «اخبارها» شمرده شوند.<sup>(۷)</sup> به این دلیل است که گفته می‌شود گزاره مشاهده‌تی شخصیه فقط خبر می‌دهد که چیزی چنان است و برخلاف گزاره کلی، چیزی بیش از این نمی‌گوید. یک گزاره مشاهده‌تی تنها می‌گوید که شرط صدق آن تحقق یافته است، یعنی واقعیت مورد نظر وجود دارد؛ اما نمی‌گوید که این واقعیت چگونه با واقعیات دیگر مرتبط است: فقط نظریه‌ها این کار را انجام می‌دهند. به ویژه گزاره مشاهده‌تی هیچ خبری از آینده نمی‌دهد، چرا که پیش‌بینی نیز ابتدا با قوانین و نظریه‌ها صورت می‌گیرد. بنابراین پوپر نیز اگر پذیرش گزاره‌های مشاهده‌تی شخصیه را به قراردادها یا حتی به تصمیمها تنزیل می‌دهد، در اشتباه است، زیرا گمان می‌کند چون کلی‌ها در آن واقع می‌شوند، نظیر گزاره‌های کلی اعتبارشان فرضی است.

اما به نظر من استدلال پوپر نه تنها دچار نقص معرفت‌شناسانه است، بلکه همچنین بین مشکلات معرفت‌شناختی گزاره‌های پایه و مسائل روش‌شناختی آنها خلط کرده است. این نکته مرا به سوّمین معیار نقّادی راهنمایی می‌کند.

ج) خلط مذکور از این واقعیت آشکار می‌شود که در استدلال پوپر حقیقتاً روشن نیست که چه



چیزی واقعاً بر قراردادها مبتنی است. آنطور که از مثال لیوان و آب مشهود است، تاکنون به نظر واضح می‌رسید که قراردادهای مزبور باید در مورد تحقق شرایط صدق گزاره‌های مشاهده‌تی باشند و آن فقط می‌تواند به این معنی باشد: در مورد واقعیت مشاهده‌تی خبر داده شده است. اما مهم‌ترین چالش «قراردادگرایی» از این واقعیت نتیجه می‌شود که پوپر تمایز واضحی، به معنای دقیق کلمه، بین مسائل ساخت‌شناسانهٔ مضمون گزاره‌های مشاهده‌تی، از یک طرف و مسائل روش‌شناسانهٔ مناسب آن گزاره‌ها، از طرف دیگر مشخص نکرده است. به یقین در علم تجربی این دو مسئله استقلال کامل از هم ندارند و واژهٔ «مضمون» خودش در اینجا دوپهلوی است. یک «معنا» می‌تواند به آنچه مستقیماً یا صریحاً درک می‌شود، نظیر لیوان آب، اشاره داشته باشد. این معنای «محتوای مشاهده‌تی» (observation content) در علم تجربی برای مثال با حرکت ذره‌ای روی سندان، یک علامت نوری، مسیری در اتاق ابر ویلسون و خلاصه با هر چیز قابل مشاهده در مدت یک آزمایش معادل است. اما «محتوای» یک مشاهدهٔ علمی تجربی به معنای - و مخصوصاً به معنای - تفسیر شده (interpreted) «به‌عنوان» فلان و بهمان است. برای مثال، آیا حرکت یک ذرهٔ مادی به یک شارژ الکتریکی اشاره دارد، یا آیا چیز دیگری را به‌طور کامل اندازه می‌گیرد؟ آیا آن، اگرچه به‌عنوان یک پیشامد بی‌اهمیت، باید تفسیر شود؟

این‌گونه تفسیر علمی تجربی همواره در چارچوب نظریه‌ها (و نیز نظریه‌های مربوط به ابزارها) قرار دارد. محتوای مشاهده تنها تا آنجا که به نظریه‌ها مربوط است، می‌تواند یک امر قراردادی باشد. بنابراین باید دانست، این مسئله که: آیا چیزی مستقیماً در آزمایش مشاهده شدنی است، و چه چیز در آزمایش مستقیماً مشاهده شدنی است، نمی‌تواند قراردادی باشد. این مطلب دقیقاً همانند صدق گزاره‌ای راجع به لیوان آب است. مسئلهٔ قراردادی فقط این مورد است که مُدَرک در آزمایش چگونه تفسیر شود و علاوه بر این، آیا این تفسیر در آزمایش یک نظریهٔ معین دخیل است یا خیر؟ گزاره‌های پایهٔ علم تجربی را نباید معادل با گزاره‌های مشاهده‌تی گرفت؛ بلکه آنها فقط در بافت اوضاع و احوال آزمایش برای نظریه‌ها، معادل با گزاره‌های مشاهده‌تی‌اند. البته این نکته برای پوپر بخوبی شناخته شده است؛ اما مع‌الأسف از این تفاوت، در استدلالش بهره کافی نمی‌گیرد.

۳. در حقیقت، گزاره‌های مشاهده‌تی را باید در شرایط آزمون بر مبنای قراردادها بازبینی و

مقید کرد. قراردادگرایی. م پوپر اینجا باید مشروعیت خود را نشان دهد زیرا درباره این مسئله که به هر حال آیا واقعیت مورد نظر نسبت روش شناختی با نظریه دارد و همچنین چگونه باید تفسیر شود، فقط با نظریه تصمیم گرفته می شود. (۸)

در سالهای اخیر، همه پوپر را در مورد پایان دادن به تأمل فلسفی درباره مسئله مبنا و جایگزینی تصمیمهای کور به جای آنها متهم می کنند؛ اگر بر «قراردادگرایی» پوپر به عنوان یک فرار از پذیرش اعتبار گزاره های جزئی تکیه کنیم، این اتهام صحیح است ولی در این صورت باید از این حقیقت آگاه باشیم که فرار به هر حال قراردادگرایی نیست، بلکه فقط از منظر معرفت شناختی بی معنا است.

با وجود این باید گفت که قراردادگرایی. م روش شناختی پوپر نه تنها با مسلمات عقلانیت انتقادی او هماهنگ است، بلکه حتی جزء لاینفک آن نیز به شمار می آید. دو استدلال در تأیید این حکم می توان اقامه کرد: اولاً قراردادگرایی. م پوپر بسیار انتقادی است، زیرا (نظیر قراردادگرایی سنتی) به نظریه ها رجوع نمی کند، بلکه برعکس، به مبنای تجربی علم تجربی که نظریه ها را با طاقت فرساترین آزمونهای ممکن عرضه می کند، رجوع می کند. تا این حد، قراردادگرایی. م پوپر برنامه خطاگیرانه عقلانیت وی را با دقت به انجام می رساند. ثانیاً قراردادگرایی. م پوپر از این اشتباه تجربه گرایان خام خلاص شده است که معتقد بودند گزاره های پایه، یکبار و برای همیشه، اگر این تعبیر مجاز باشد، در دسترس فرض می شوند، که طبیعتاً با سازمانمندی هر یک از اعضاء حسی ما یا طبیعت به مفهوم دقیق کلمه یا هر دو با هم، شکل داده می شود.

در حقیقت، مشاهده هرگز ما را مجبور به پذیرش یک گزاره پایه در علم تجربی نمی کند؛ چرا که این امر باید در متن نظریه ها و اهدافی که با آنها دنبال می شود، مقید گردد. بنابراین پوپر با قراردادگرایی. م خود، نیاز بیشتر عقلانیت انتقادی را به آشکار ساختن ویژگی تصمیم در انتخاب گزاره های پایه برآورده کرد. به این منظور زمان تصمیم در همه مشاهدات علمی تجربی می تواند مورد بحث آزاد قرار گیرد و در نتیجه با بحث انتقادی قابل دستیابی می شود.

من هنوز اشکال نظریه انتقادی به پوپر را مبنی بر این که قلمرو چنین تصمیمهایی با مصلحت فناوری تعیین نمی شود، مورد بحث قرار نداده ام و می خواهم بحث درباره این اشکال را تا پایان به

تأخیر بیندازم، زیرا این نقادی همچنین در اشکال تعدیل شده در بخشهای مشکل دار دیگر از قراردادگرایی فلسفه پوپر مطرح می‌شود. بنابراین من تاکنون نگفتم که فرضیه اساسی نظریه انتقادی در مقابل پوپر ضعفی از خود نشان داده است. نظر من این است که قراردادگرایی م روش‌شناختی پوپر با اصول عقلانیت انتقادی او تعارضی ندارد، بلکه برعکس، بخشی مهم از آن به‌شمار می‌آید. علاوه بر این، استدلالهایی که در نظریه انتقادی علیه قراردادگرایی م می‌آورند، ناکافی است زیرا آنها توجه نکرده‌اند که شرح خود پوپر از مسئله مینا، گمراه‌کننده است.

## ۲. قراردادگرایی در قواعد روش‌شناختی در فلسفه پوپر (قراردادگرایی.ق)

۱. این یک قضیه پیش‌پا افتاده است که تحقیقات علمی تجربی نیاز به قواعد روش‌شناختی دارند. اگرچه کندوکاو در منزلت روش‌شناختی آن قواعد چندان پیش‌پا افتاده نیست اما سؤال اینجاست که آیا آنها قواعدی‌اند که در جریان رشد علمی تجربی با توجه به شیوه‌های واقعی کار دانشمندان تجربی، حاصل آمده و برای بکارگیری فراهم می‌شوند؟ یا آن‌که قواعدی‌اند که به‌عنوان موازینی مفروض معین می‌کنند چگونه شیوه‌های علمی تجربی بر طبق آن قواعد، باید دآوری شوند، تا بتوان درباره‌ی باید و نبایدهای چگونگی جریان علم تجربی تصمیم گرفت؟ معمولاً این تباین روشن شقوق مذکور برای خود دانشمندان هم مشخص نمی‌شود. ناتوانی در تمییز هویت توصیفی (descriptive) و دستوری (normative) قواعد عملی آنها دقیقاً به این امر مربوط است که در کار عادی علمی تجربی، این قواعد به روشنی مدوّن نگشته‌اند. قبل از مرحله جاری تحقیقات علمی تجربی، قواعد عملی دانشمندان تجربی برای خود آنها روشن نیست. تا به هر دلیلی - بعد از آن روشن شدن آنها محرز شود. لیکن در این صورت، تفسیر این قواعد می‌تواند کاملاً معنای دیگری داشته باشد. تفسیر قاعده، آگاهی از حیثیت معیار بودن آن است، زیرا اگر برخی آن را نقض کرده باشند، با طرد یا عدم پذیرش مواجه می‌گردند. معمولاً این، همان ممنوعیت‌های بنیادی گفتگوی علمی تجربی، یعنی بی‌اعتباری تناقضهای منطقی، پوچی انتظار موفقیت از امور ابطال شده، طرد واژه‌های مبهم و بیان ناسازگار و غیره است که به این صورت از آن آگاهی حاصل می‌شود.

در موردی دیگر، تفسیر قواعد به صورت تأیید روند تردیدپذیر گذشته نیز می‌تواند دشواری

اساسی باشد. بنابراین تدوین قواعد دو وظیفه برعهده دارد؛ اولاً باید قواعدی را که تاکنون به کار گرفته شده‌اند، شرح دهد. تفسیر قواعد باید این چنین آموزنده باشد، به‌ویژه وقتی که قواعد خاصی متعلق به حوزه‌های معین تحقیق باشند. برای نمونه ابطال یا تقویت فرضیه‌ها متضمن یک رشته از قواعد جزئی است که معمولاً تنها اگر استفاده از آنها بحث‌انگیز شود، تفسیر می‌شوند. ثانیاً تفسیر قواعد در فهم مسئله‌ای دیگر نیز بکار می‌آیند، به این صورت که چگونه باید پیش رفت یا در برابر وضعیتهای بحرانی چه چیز نباید انجام داد.

مسئله توجیه این نوع قواعد نیز در میان است، قواعدی که برای خود دانشمندان تجربی در پیش‌زمینه می‌ماند. اما فلسفه علم تجربی که در چنین قواعدی تعمق می‌کند، باید بتواند [بین دو موضع زیر] به وضوح تفکیک قائل شود: آیا می‌خواهد تنها قواعد واقعی علم تجربی را کشف کند و تحلیل نماید؟ که در این صورت، مرجع کار واقعی دانشمندان تجربی خواهد بود و بنابراین فلسفه علم تجربی، روش‌شناسی توصیفی می‌شود. یا اینکه فلسفه علم تجربی قصد وضع قواعدی را برای روشهای علمی تجربی دارد؟ آشکار است که منظور تحمیل قواعد اجباری روش‌شناختی به دانشمندان تجربی نیست، چرا که آنها زیر بار نمی‌روند، بلکه منظور از آن تنها تفصیل آرابی است مبنی بر این که علوم تجربی موجود چگونه می‌توانند نسبت به اهدافشان تصحیح شده و بهبود یابند. در این مورد نیز، اگرچه از آن حیث که واقعاً عمل شده است مرجع علم تجربی است، اما اکنون به‌عنوان تحقق ناقص علم تجربی ایده‌آل، به آن نگریسته می‌شود. روش‌شناسی پوپر خودش را یک روش‌شناسی توصیه‌ای لحاظ می‌کند. همه معیارهایی که پوپر با آنها سروکار دارد، حول اصل بیشترین امکان خطر برای نظریه‌های علمی تجربی متمرکز است. انگیزه انتقاد از پوپر در این نکته بود که وی، قواعد روش‌شناختی خود را دوباره [همچون گزاره‌های پایه] به منزله «قراردادها» تقریر کرده است. باید ملاحظه کرد که با این تقریر، پوپر نه تنها قصد داشت قواعدی را تشریح کند که علم تجربی موجود به آنها چنگ زده است، بلکه همچنین می‌خواست روش‌شناسی خطاپذیرانه‌اش را به‌عنوان محور قواعد و موازین شیوه‌های عملی تجربی بنمایاند.<sup>(۹)</sup>

لیکن در اینجا باید مسئله مشروعیت این قراردادها را طرح کرد: چرا، علیرغم آنچه گفته شد، علم تجربی ناچار است با خطاپذیری پیش رود؟ و تا چه حدی روش‌شناسی خطاپذیرانه (و به

قول پوپر، فقط خطاپذیرانه) می‌تواند در اصل موضوع عقلانیت انتقادی صدق کند؟ منتقدین، در این زمینه نیز [همچون انتقادشان از قراردادگرایی. م] به تأملات خودانتقادی پوپر بر تقیید قواعدش توجه نکرده‌اند و همچنان بر اعتراض خود به قراردادگرایی. م پوپر تأکید می‌کنند؛ نه فقط به لحاظ این که معتقدند پوپر در این مورد خیلی زود تأملات خودانتقادی را کنار گذاشت، بلکه به دلیل فقدان شرحی کامل از قراردادگرایی. ق. بنابراین قراردادگرایی. ق یک محصول من‌عندی [= از پیش خود] است که به هیچ وجه نمی‌توان آن را متعلق به عقلانیت انتقادی دانست. ادعای اساسی نظریه انتقادی بار دیگر [همچون انتقادش از قراردادگرایی. م] این است که روش‌شناسی قراردادگرایی پوپر نه تنها تفکیک و تشخیص مصلحت فنی بنیادی و زمینه اجتماعی آن را ادامه نخواهد داد، بلکه بیشتر تلاش می‌کند با تحکم بر آن تأکید ورزد.

۲. یقیناً باید پذیرفت که پوپر از سه جهت کار را برای مخالفین خود آسان کرده است و تا آنجا که به نظر من می‌رسد، این امر با ملاحظه سه نکته زیر روشن است:

الف) قراردادهای مورد نظر پوپر در اینجا، مشکل می‌توانند از این گمان که آنها واقعاً تا حدی دلخواهی‌اند، بگریزند. پوپر اصطلاح «قرارداد» را در بیان مخالفت با قراردادگرایی دینگلر وضع می‌کند، اما چون اعتراف دارد که آن نوع قراردادگرایی با سازگاری می‌تواند به انجام برسد، مسلماً احساس می‌کند نیاز دارد قواعد روش‌شناختی‌اش را به صورت تصمیم‌های صرف عرضه دارد تا تلقی دیگری از علم تجربی را معتبر نماید.<sup>(۱۰)</sup> عقیده به دلخواهی بودن این قواعد، با توجه به این واقعیت قویتر می‌شود که پوپر اغلب از «بازی» علم تجربی صحبت می‌کند.<sup>(۱۱)</sup> بنابراین قراردادهای. ق او در وهله اول به صورت قواعد بازی معینی به نظر می‌رسند که در اصل می‌توانست به صورت دیگری مشروط گردد.

ب) قدر مسلم، پوپر سریعاً تلاش کرد تا این دلخواهی بودن مبنایی قواعدش را با ارجاع به اوضاع ملموس در پژوهش علمی تجربی و بیان این که قواعدش از آن پژوهشها استنتاج می‌شوند، اصلاح کند، اگرچه، در این مسیر، قراردادگرایی. ق پوپر سرانجام به ابهام ناخوشایندی بین ادعاهای توصیفی و توصیه‌ای دچار می‌شود. در حقیقت حکم وی مبنی بر این که روشهای علمی تجربی باید با قواعد او «به معنایی که در اینجا فهمیده می‌شود» توصیف شوند، دقیقاً بیان این ابهام است<sup>(۱۲)</sup> زیرا آشکار است که پوپر روش خود را قواعدی می‌دانست که بالفعل از خلال

کارهای واقعی دانشمندان تجربی کشف شده‌اند؛ بویژه دقیقاً آنجا که موفقیت‌های قطعی علمی تجربی حاصل شده است. شاید بتوان از تعداد بسیاری از ارجاعات نابجای تاریخی که در گزارش‌های پوپر نقش دارد، گذشت ولی اگر او می‌توانست از این عقیده دفاع کند که قراردادهایش دقیقاً به فرآیندهای پیشرو علم تجربی اشاره دارند، بدین معنا که آنها صرفاً در رابطه با فرآیندهایی که در علم تجربی را کد مانده یا حتی پس‌روی می‌کنند، در مقام موازین منظور شوند، در این صورت به آسانی معلوم می‌شد که توجیه قراردادهای او به بهانه کارایی برای رشد علم تجربی، غیر ضروری است.

اما به نظر من جای این سؤال هست که آیا نهایتاً پوپر حق داشت از قواعد روش‌شناختی‌اش فقط به‌عنوان «قراردادها» سخن بگوید، بی‌آنکه چیز بیشتری در مورد این موضوع به ما بگوید؟ این مسئله مرا به سوّمین نکته انتقادی ام راهنمایی می‌کند و آن با ملاحظه‌ای فرانتقادی در مورد نقادیه‌های پوپر همراه است.

(ج) نمی‌توان به یقین گفت که پوپر از نیاز معیارهای روش‌شناختی‌اش به مشروعیت کاملاً چشم پوشیده است. در جریان رشد و تکامل فلسفه او به گونه‌ای فزاینده آشکار می‌شود. حتی اگر تصریح نشود - که معیارهایش نتایج روش‌شناختی از «معرفت‌شناسی سلبی» او است که براساس آن، علم مطلق به حقیقت اصولاً غیر ممکن است. اما با این حال عقیده به حقیقت عینی است که ما را در اهداف علمی تجربی مان راهنمایی می‌کند تا به حقیقت نزدیک و نزدیک‌تر گردیم. چون پوپر خود را بی‌نیاز از عقیده به حقیقت عینی نمی‌یابد و از طرفی علم تجربی را متعهد به معرفت (knowledge) می‌داند - گرچه در عین حال آگاه است که حتی علم تجربی نیز کلاً امری انسانی است و خطا و ابطال‌پذیری به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر متعلق به عقل انسان است - به نظر می‌رسد که وقتی پوپر پژوهش علمی را مبتنی بر اصل حداکثرسازی انتقاد (maximizing criticism) جهت می‌دهد این حقیقت عینی چیزی جز امری منسجم نیست.

مسئله نه می‌خواهم بگویم که اظهارات هنجاری (normative statements) قابل استنتاج از گزاره‌های معرفتی‌اند و نه قصد دارم اظهار کنم که هیچ اعتراضی علیه معرفت‌شناسی پوپر امکان ندارد. اما برای صحیح بودن آن، که محل بحث ما در اینجا است، به چیزی جز نقش آن برای مشروعیت بخشیدن به هنجارهای روش‌شناختی نیاز نیست. و تا اینجا کاملاً عقلانی است

بیندیشیم - دقیقاً به معنای پوپری آن - که در چارچوب چنین معرفت‌شناسی‌ای به یک روش‌شناسی ابطال‌گرا ترغیب می‌شود. به عبارت دیگر، اگر کسی معرفت‌شناسی پوپر را بپذیرد، هنجارهای آن به عنوان هنجارهایی معقول به نظر می‌رسند دقیقاً نسبت به یک عقل که، به عنوان عقلی متناهی، نمی‌تواند حدود خود را بیشتر از آنچه با آگاهی از صرفاً موقعیت اولیه آنچه به دست آمده است امتداد دهد، زیرا در بهترین حالت می‌تواند با آزمایش انتقادی آنچه به دست آمده است فعال شود. این پرسش که آیا شخص می‌تواند نسبت به محدودیت فعالیت معرفت بشر، به وسیله روش‌شناختی‌ای غیر از روش‌شناختی فرد ابطال‌گرا حکمی عادلانه داشته باشد یا نه همچنان مفتوح می‌ماند. اما به هر حال امکان قواعدی عقلانی غیر از قواعد مکتب خط‌پذیری برای تحقیق، قواعد پوپر را، به صورتی که مقصود منتقدین وی است، نامعقول نمی‌سازد. قواعد پوپر حتی به معنای مضاعفی عقلانی می‌گردند: اصل بنیادین بیشترین خطر برای نظریه‌های علمی تجربی به ضرورت بحث روش‌شناختی در علم تجربی اعتبار می‌بخشد و علاوه بر آن، آن به گونه‌ای صوری و عقلاً به عنوان یک نتیجه معرفت‌شناسی پوپر، می‌تواند مورد تأکید واقع گردد.

۳. به این دلایل است که معیارهای روش‌شناختی پوپر نباید فقط به عنوان «قراردادها» عرضه شوند بلکه باید بصورت قرائتهای روش‌شناختی از پیش فرضهای معرفت‌شناختی او به شمار آیند. مسلماً منظور این نیست که قراردادهای پوپر براساس این مبنای معرفت‌شناختی، کاملاً توجیه شده‌اند و همان پرسشها در مورد خود معرفت‌شناسی او به ذهن می‌آید که به هر دلیل مورد بحث و بررسی همه‌جانبه رضایت‌بخشی قرار نگرفته است.

هرکس بخواهد بر ضد این قواعد با این بیان که آنها تصمیمهای کور و بی‌دلیلی‌اند، احتجاج کند، کار را برای خودش ساده‌گرفته است. زیرا او ابتدا باید در معرفت‌شناسی پوپر تفحص کند تا پس از آن بتواند داوری نماید، نه این‌که اعتراضاتش را فقط بر اصطلاح قرارداد متمرکز کند. ولی به نظر من نیاز نظریه انتقادی به تحلیل مفصل فلسفه پوپر امری تصادفی نیست چرا که هواداران فلسفه پوپر نیز ادعای معرفت علمی تجربی پوپر را، به جای طرد ساده این ادعا، نقد و بررسی کرده‌اند. تاکنون مقصود آنها فقط فرضیه‌های خودشان بود و قویاً ادعای معرفت ناب را در علم

تجربی انکار کرده‌اند، بدون این‌که بر این کار مؤیدی بیاورند. یک وجه مشکل آفرین دیگر نیز در مورد مسئله قرار دادگرایی. ق پوپر باقی می‌ماند؛ آیا پوپر، با این وصف، حق ندارد از قرار دادهایش سخنی به میان آورد؟ با این‌که قرار دادهایش به وضوح از پیش فرضهای معین معرفت‌شناسی اش ناشی شده‌اند؟ این سؤال ما را به بخش سوم سوق می‌دهد.

### ۳. «تصمیمها»ی پوپر برای عقلانیت انتقادی

۱. مخصوصاً در کارهای اخیر پوپر بسیار آشکار است که او نمی‌خواهد عقلانیت انتقادی فقط یک روش‌شناسی معین برای علم تجربی به‌شمار آید، بلکه او معنای اعمی به آن نسبت داده است. پوپر اغلب از عبارت نگرش انتقادی یا عقلانی بهره می‌برد؛ نگرشی که نه تنها برای علم تجربی، بلکه برای هر حوزه از زندگی باید اجباری شود.

من در اینجا نمی‌توانم در این موضوع به بحث و کاوش بپردازم که آیا این تعمیم برای حوزه‌های خارج از علم تجربی می‌تواند به‌گونه‌ای معنادار مورد نیاز باشد یا نه. با این وجود هر قدر هم تسامح به خرج داده شود، جای این سؤال باقی است که پوپر چقدر می‌تواند چنین دعاوی بلنددامنه‌ای از معیارهای تصریح شده را به‌عنوان عقلانیت انتقادی توجیه کند. در نهایت این سؤال پوپر را با یک معضل مواجه می‌سازد.

بنابر اصول خود پوپر، به‌وجود آوردن یک بنیاد مطلق از عقلانیت انتقادی امکان نخواهد داشت زیرا چنین بنیادی به معنای مصون‌سازی آن و در نتیجه خودابطالی آن است. لیکن اگر پوپر کماکان با اصول خود هماهنگ باشد و امکان یک مبنای غیرقابل تغییر را برای این مفهوم خود انکار کند، باید خطر شکست را برای عقلانیت انتقادی خود مسلم بداند و حتی اصلاً بپذیرد که نظریه وی ممکن است با مفاهیم «انتقادگریزی»، شکست را بپذیرد که در نظر وی همان جزمیت است.

بدیهی است که هسته ابطال‌پذیری در عقلانیت انتقادی پوپر مستلزم نتایج زیر است:



عقلانیت انتقادی خود را اثبات می‌کند، فقط اگر، به مفهوم دقیق کلمه، حتی در برابر موقعیتهای جزئی آماده باشد خود را تسلیم نقادی کرده و در نتیجه بر ضد خود عمل کند. به نظر می‌رسد که این معضل از چشم پوپر کاملاً مخفی نمانده است و بی‌تردید اتفاقی نبوده است که عقلانیت خود را به وصف «نظریه» عقلانیت متصف نمی‌گرداند، درحالی که به نحو بارزی مفاهیم قدیمی عقلگرایی را که از آنها فاصله می‌گیرد، متصف به وصف نظریه می‌کند. برای چنان نظریه‌ای هم بحث انتقادی ضروری است، حال آن‌که پوپر عقلانیت خود را یک نگرش عام (general attitude) می‌نامد و جز تصمیم به چیزی نیازمند نمی‌داند.<sup>(۱۳)</sup> بنابراین پوپر برای اولین معضل، چاره‌ای می‌یابد اما خود را به دومین معضل و حتی به یک تناقض‌ناگرفتار می‌کند، به این دلیل که آیا نیازی نیست این تصمیم برای عقلانیت انتقادی خود یک تصمیم عقلانی باشد، تا به صورت تصمیمی من‌عندی نباشد؟ اما در این صورت مشکلی بزرگتر برای عقلانیت پیش می‌آید، یعنی عقلانیت برای چیزی لازم می‌شود که مقدمه به کارگیری استدلالهای عقلانی است، به عبارت دیگر، عقلانیت باید از قبل فرض می‌شد، تا آنچه را فرض می‌شود عقلانیت است، توضیح دهد.

پوپر برای رهایی از این مشکل تنها می‌تواند تصمیم برای عقلانیت انتقادی را نامعقول معرفی کند. بی‌شک تنها در جامعه باز به صراحت چنین می‌شود و پیروان پوپر از بها دادن بیش از اندازه به این عبارت تحذیر کرده‌اند.<sup>(۱۴)</sup> اگرچه اخلاق از نظر پوپر یک علم تجربی نیست، و این مسئله با حکمی هماهنگ است که پوپر در این اواخر در مصاحبه‌ای با یک روزنامه‌آلمانی اظهار کرد، مبنی بر این‌که عقلانیت انتقادی هم محدودیتهای خودش را دارد، برای مثال، در اخلاق.<sup>(۱۵)</sup> پوپر با این حکم می‌خواست ادعا کند که تصمیمات اخلاقی تابع قواعد روش‌شناسی خطاپذیری نیستند، و غیرممکن است در تأیید یک تصمیم اخلاقی دقیقاً به روشی که در تأیید گزاره‌های علمی تجربی استدلال می‌شود، استدلال کرد. اما تصمیم برای عقلانیت انتقادی، یک تصمیم اخلاقی است و بنابراین امکان بحث انتقادی را که پوپر برای نظریه‌های علمی تجربی اصل موضوعه گرفته است، به دست نمی‌آورد. به عبارت دیگر تصمیم برای عقلانیت انتقادی که

فی نفسه یک تصمیم عقلانی نیست، دلالت بر پذیرش این حکم دارد که عقلانیت انتقادی نمی‌تواند فی نفسه مشروعیت عقلانی داشته باشد و در نتیجه به هیچ وجه نمی‌تواند توجیه شود. این پارادکس بی‌شک نقطه ضعفی را در فلسفه پوپر آشکار می‌سازد و دقیقاً در این نقطه است که ادله نظریه انتقادی بر ضد پوپر دارای اعتبار می‌شوند. در این مورد، اعتراض اصلی مخالفین پوپر نمی‌تواند به آسانی پس زده شود، و مطمئناً نظریه انتقادی در مفروضاتش فراموش نکرده است که در این جا یک اثر اثبات‌گرایانه در فلسفه پوپر یافت می‌شود.

۲. با این حال به نظر من انتقاد مناسب‌تر و ثمربخش‌تر از پوپر باید غیر از این باشد که او را به تصمیم‌گور متهم سازیم. مشکل‌ترین وضع در مفهوم پوپری عقلانیت، عمیق‌تر از یک اعتراض سطحی بر «نامعقولیت» او قابل تمسک است. باید توجه کرد که تصمیم‌گرایی نتیجه یک ناسازگاری درونی در فلسفه پوپر است.

درواقع پوپر بین تصمیم‌های دلخواهی و تصمیم‌های معقول، از این حیث که بعداً موضوع بحث‌های انتقادی ممکن واقع می‌شوند، یک تمایز قاطع ایجاد می‌کند؛ چنانکه خود پوپر به این امر اذعان دارد. اگرچه او می‌پذیرد آنها نتایجی «نامعقول» از این واقعیت‌اند که مفهوم عقلانیت او به صورتی که صریحاً صورت‌بندی کرده است، اجازه نمی‌دهد تصمیم برای عقلانیت انتقادی، یک تصمیم عقلانی باشد. اما باید بین مفهوم صریح و ضمنی عقلانیت در فلسفه پوپر فرق گذاشت، بعدها به وضوح جزء معرفت‌زمینه‌ای پوپر می‌گردد اما هرگز موضوع بحث وی قرار نمی‌گیرد. لکن دو مفهوم مزبور از دید من ناسازگار به نظر می‌آیند، به‌ویژه در مورد مسئله تصمیم‌ها. مفهوم ضمنی خیلی وسیع‌تر از آب درمی‌آید و از چارچوب مفهوم عقلانیت صریحی که پوپر تشریح کرده، تجاوز می‌کند، بی‌آنکه خود او از آن آگاه گردد.

تفاوت مذکور بین تصمیم‌های صرف و تصمیم‌های معقول در برنامه عقلانیتی که پوپر صریحاً از آن دفاع می‌کند، جا نمی‌گیرد زیرا آن برنامه در حصار استدلال‌های خطا‌پذیر محصور است و علاوه بر آن، برای این که بخش «انتقادی» عقلانیت انتقادی او فقط تلاش‌های منظم برای ابطال را می‌پذیرد، درحالی که از طرف دیگر، بدیهی است که مفهوم ضمنی عقلانیت پوپری چنین

نیست. ممکن نیست این تصادفی باشد که پوپر، وقتی به امکان بحث انتقادی از موازین، ارزشها و تصمیمها اذعان دارد، هرگز به ادلهٔ خطاپذیری اشاره نمی‌کند، لکن - با پذیرش تفاوت در جایگاه منطقی قضایای نظری و جملات دستوری - خیلی محتاطانه و نیز با ابهام، حتی می‌پذیرد که در این حوزه به‌عنوان یک «نگرش انتقادی به دلایل دیگران گوش کند».<sup>(۱۶)</sup>

در این جا سؤال این است که آیا مفهوم عقلانیت انتقادی در چنین مسلکی نباید گسترش یابد - علیرغم این که حتی جوهرهٔ خطاپذیری دست نخورده باقی بماند - به طوری که راهبردهای دیگر استدلالی نیز برای برآورده کردن شرط عقلانیت انتقادی پذیرفته شوند؟ برای این که، به‌عنوان مثال، روشن نیست چرا تلاشهای اثباتی برای اثبات و استوار ساختن گزاره‌ها نباید به محصول «عقلانی» تحت شرایط محدود معین منتسب باشند، نه این که همانند پوپر فوراً به آنها مهر «جزمی» بگوییم. اصل عقلانیت انتقادی فقط در صورتی شکسته می‌شود که عقیدهٔ شخصی کسی با یک دندگی کارآمد به نظر آید. در این مفهوم گسترش یافته عقلانیت، تصمیمها و مواضع اخلاقی نیز قابل بحث عقلانی اند، چنان که بیشتر پیروان پوپر - استثنائاً برخلاف پوپر - خواستار آنند و آنرا ممکن می‌شمارند.

بی‌گمان، این اظهارات تنها اشاراتی بسیار ناقص به ابهاماتی در فلسفه پوپر است که می‌توانست شایستهٔ توجه فلسفی بیشتری باشد. لیکن فعلاً من فقط می‌خواهم تأکید کنم که مخالفین پوپر کار را بر خودشان خیلی ساده می‌گیرند که مستقیماً تصمیم‌گرایی آشکارا کور پوپر را طرد می‌کنند.

اما، از طرف دیگر، اعتراض منتقدین به تأملاتی که بر طبق اظهارات صریح خود پوپر پیش از موقع پایان یافته است، بی‌تردید معتبر است و این نکته‌ای است که حتی مدافعین پوپر نیز باید به آن اذعان کنند.

پوپر باید این انتقادهای راموبه‌مو برگیرد و نظریه خود را با یک برنامهٔ بهتر عقلانیت عوض کند به طوری که به سادگی برنامهٔ پیشین پوپری ابطال نشود، بلکه برعکس، آن را تعدیل و تصحیح کند تا مفهوم پوپری عقلانیت انتقادی را در حدود موفقیت‌های آن ثابت کند و این موفقیتها را

همچون اشتباهات و خطاهایش قابل فهم سازد.

۴. به هر صورت، با نگرشی دوباره به نظریه انتقادی، می‌توان ملاحظه کرد که این نظریه ادعا ندارد چنان تصحیحاتی را در عقلانیت انتقادی پوپر ایجاد می‌کند. فقدان تأملات خودانتقادی پوپر در نظریه انتقادی جبران نمی‌شود، به این معنا که نظریه انتقادی تلاش می‌کند تا ناسازگاری درونی مذکور را در فلسفه پوپر آشکار سازد، نه این که آن ناسازگاری را حذف کند و عقلانیت پوپر را بهبود بخشد. برعکس، نظریه انتقادی یک مصلحت فنی (technological interest) بنیادین را بسط می‌دهد که در علم تجربی ریشه دار گشته و چنان که گفته می‌شود به وسیله «عقلانیت کاذب» پوپر کتمان شده است.

به منظور توجیه هر دو وجه مناقشه می‌توان یک وجه تمایز بازسازی کرد که مدافعان پوپر به آن واقعی نمی‌نهند. آنها جداً از تفسیر ابزاری علم تجربی در اردوگاه مارکسیستهای جدید عصبی شده‌اند و تنها اصرار دارند که معرفت ناب را علمی تجربی بخوانند؛ بلکه آشکارا آنها باور دارند که دقیقاً با چنین کاری، هر کار لازم را برای رد فرضیه اساسی نظریه انتقادی انجام داده‌اند.

اما ما نمی‌توانیم این فرضیه را به همین آسانی کنار بگذاریم. می‌توان دید که یقیناً عقلانیت انتقادی پوپر عیوب و نارساییهایی دارد که نظریه انتقادی بحق مورد توجه قرار داده است. اما اعتراض به نقاب مصلحت فنی در فلسفه پوپر موضوع دیگری است. اینها دو موضوع متفاوت‌اند که باید مورد تأمل قرار گیرند: اول، آنچه نادرست، بی‌کفایت و نیازمند به تصحیح و تکمیل در یک نظریه است، و دوم، آنچه با این عیوب به بار می‌آید یا غیرممکن می‌گردد. ادعای اخیر از مورد اول تجاوز می‌کند و نظریه انتقادی در این جا برای اثبات تفسیر ابزارانگاران از علم تجربی به مبارزه خوانده می‌شود. تاکنون چنین امری روی نداده است. اما نه انجام آن به همین آسانی است و نه با روشی که پوپر بها می‌خواهند، انجام شدنی است.

به نکته زیر هم باید توجه مبذول داشت: آن فرضیه مصلحت فنی، که بنا بر فرض، تحقیقات علمی تجربی را هدایت می‌کند، در جایگاه یک حکم تجربی نیست که بتوان آن را با در نظر گرفتن مسائل و نتایج علمی تجربی قطعی از تاریخ علم تجربی مورد آزمون قرار داد. فرضیه مورد بحث

- به یقین حتی توسط هواداران نظریه انتقادی - اغلب دچار سوء تعبیر و ابتدالی غیر قابل قبول شده است.

اما هابرماس، که این فرضیه را تدوین نموده است، مقصودش توصیف چگونگی پیشرفت واقعی علم تجربی نبود، بلکه منظور وی این بود که توضیح دهد چرا علم تجربی به همان روشی که انجام می‌شود، پیشرفت می‌کند، و این به هیچ وجه بدیهی نیست.

فرایند پژوهش در علوم تجربی طبیعی در چارچوبی استعلایی (transcendental framework) از عمل‌ابزاری سازماندهی شده است، تا این‌که از موضع نظرات فنی ممکن طبیعت بالضروره موضوع معرفت شود. به عبارت کوتاه‌تر، بنابر فرض، این فرضیه فرض شده است تا به سؤال استعلایی در مورد «شرایط امکان» معرفت تجربی به معنای کانتی آن پاسخ دهد.

این مسئله‌ای تازه و مهیج است که بسیار شایسته پژوهشی عمیق می‌باشد، زیرا در آن قابل قبول بودن احکام استعلایی نشان داده شده است. جایگاه استعلایی این [فرضیه] مستلزم اثبات این نکته است که آنها [احکام استعلایی] توانایی تفسیر علم تجربی واقعی را دارند؛ یعنی آن واپسگرایی استعلایی به «شرایط امکان» علم تجربی طبیعی بالضروره به مصلحت فنی پس‌زده می‌شود، به صورتی که تأکید شده است.

اما برای نظریه انتقادی چنین اثباتی وجود ندارد. خردمندانۀ بودن این فرضیه به علت سوء فهمی ناشی از عوام‌پسندسازی، برای بعضی ممکن است دروغ به نظر برسد. معمولاً این نظریه به صورت یک گزاره تجربی ارائه شده است و هر کس باور می‌کند که آن با حرکت ماریپیچ بسته علم تجربی و فناوری تصدیق می‌شود، که به این روش هنوز در فلسفه به قدر کافی تفکیک نشده‌اند. از طرف دیگر، این فرضیه با مصلحت خاص مارکسیست‌ها هماهنگ و با پذیرش آن مصلحت متناسب است.

لیکن به نظر من بسیار مهم است که این فرضیه با یک ویژگی اشتباه که گاهی در مکتوبات نظریه انتقادی پیش می‌آید، تحریک می‌شود: آن [ویژگی اشتباه] بدون تأمل کافی، عمل‌ابزاری

علم تجربی را با شیوه‌های فنی معادل می‌گیرد. بنابراین، برای مثال، ادعای پوپر مبنی بر این‌که انتخاب گزاره‌های پایه بخشی از کاربرد نظریه است و آنها عمل (action) ما را هدایت می‌کنند، غالباً به‌عنوان امتیازهای سهوی پوپر به منتقدین نظریه‌اش تلقی می‌شود. (۱۷)(۱۸)(۱۹) لیکن، در این حال آنها از این واقعیت چشم‌پوشی می‌کنند که مقصود از انتخاب گزاره‌های پایه پوپر، تطابق «عمل» با دستاوردهای فنی نظریه‌های علمی تجربی نبود بلکه برعکس، عمل تجربی این‌جا به‌صورت ابزاری برای آزمون یک نظریه لحاظ می‌گردد که در مورد ارزش صدق آن صورت می‌گیرد. آنچه در این‌جا نظریه انتقادی را سردرگم می‌سازد، تمایز بین فعالیتهای ابزاری به قصد آزمون نظریه‌ها و معرفت ادعا شده توسط آنها از واقعیت و یک فعالیت فنی است که نتیجه نظریه‌های تصدیق شده و نتایج حاصل از آنها است که کاربردشان به فرآورده‌های فنی تبدیل می‌شود. بر ما معلوم گشته است که این دو مورد «عمل» فقط در انگیزش متفاوت نیستند، بلکه در ساختار نیز تفاوت دارند. عمل ابزاری علم تجربی اکنون پیش‌شرط ضروری برای تحقق شیوه‌های فنی است، آن هم مطمئناً فقط در محدوده‌ای که موفقیت حاصل شده است.

هر کس بخواهد به فرضیه استعلایی مصلحت فنی علم تجربی معتقد باشد، در این واقعیت نیز حق دارد که مصلحت فنی خودش یک مصلحت از قبل هدایت شده است؛ یعنی با معرفت علمی تجربی (scientific knowledge) هدایت شده است. ما تنها با فعالیت تجربی می‌توانیم به چنان معرفتی دست یابیم که مفهوم معرفت را در علم تجربی طبیعی - که شناخت‌شناسی سنتی منحصراً ناشی از دستاوردهای فکر می‌شمارد - باز بیازماید. ولی این ما را مجبور نمی‌کند معرفت را در علم تجربی طبیعی، امری مرتبه دوم و صرفاً مشتق از مصالح فنی لحاظ کنیم.

همچنین در این وجه خاص، نظریه انتقادی در مبارزه‌های خطیر با فلسفه علم درگیر است، به‌ویژه فلسفه علم پوپر. پوپرها باید - بنابر اصول خودشان - این مبارزه را به‌منظور یک بحث انتقادی و عقلانی ممکن بین دو اردوگاه بپذیرند. ما تاکنون منتظر همین بوده‌ایم.

پی‌نوشت‌ها

\*. این مقاله بر سخنرانی‌هایی مبتنی است که من در آوریل ۱۹۷۶ در بخش فلسفه در دانشگاه پترزبورگ و در مرکز فلسفه و تاریخ علم تجربی در دانشگاه بوستون ارائه کردم. من از پروفسور آدولف گروند باؤم و پروفسور روبرت س. کوهن به جهت دعوتشان تشکر می‌کنم و نیز از همه شرکت‌کنندگان به جهت ملاحظات پربار و پرثمرشان. [کلیه کروش‌های متن از مترجم و در بخش پی‌نوشت‌ها از مؤلف است].

\*. اصطلاح «نظریه انتقادی» توسط ماکس هورکهایر ابداع شد، در:

*Kritische Theorie Eine Dokumentation*. 2 volume (Fisher, Frankfurt 1968);

[ترجمه شده به انگلیسی به وسیله:

Matthew O'Connell, et al, *Critical Theory* (Herder and Herder, New York 1972);

و در:

*Kritik der instrumentellen Vernunft* (Fisher, Frankfurt 1967);

[ترجمه شده به انگلیسی:

*Critique of Instrumental Reason* (Seabury, New York, 1974);

به علاوه بحث انتقادی از فلسفه پوپر به وسیله یورگن هابرماس برانگیخته شد، در:

Gegen einen postivistisch halbierten Rationalismus, *Kölner Zeitschrift für soziologie und sozialpsychologie* 16 (1964) 636-359; *Technik und Wissenschaft als Ideologie* (Frankfurt, 1968);

*Erkenntnis und Interesse* (Frankfurt, 1968);

و در:

[ترجمه شده به انگلیسی به وسیله:

J.J. Shapiro, *Knowledge and Human Interests* (Beacon press, Boston, 1971).

در مورد رشد تاریخی نظریه انتقادی مراجعه شود به:

Martin Jay, *The Dialectical Imagination: A History of the Frankfurt School and the Institute of Social Research 1923-1950* (Little, Brown, Boston, 1973)

The Frankfurt School and Genesis of Critical Theory, in Dick Howard, Carl Klare Ceds.), *The Unknown Dimension: European Marxism Since Lenin* (Basic Books, New York, 1972), pp. 225-249.

1. Juen Habermas, Erkenntnis und Interesse, in: *Technik und Wessenschaft als ideologie*

ترجمه انگلیسی در:

*Knowledge and Human Interesse*, pp. 301-317.

2. *LSD*. p. 43.

3. *LSD*. p. 95.

f. 104. LSD. p. 104. همچنین نگاه، p. 106: گزاره‌های پایه به‌عنوان نتیجه یک تصمیم یا توافق پذیرفته می‌شوند و تا این

حد آنها قرارداد می‌باشند.

۵. این نکته قبلاً بوسیله آلبرخت ولمر ادعا شده بود، در:

*Methodologie als Erkenntnis Theorie* (Frankfurt, 1967), cf. pp. 139 ff

من با ولمر در بعضی نکات انتقادی‌اش از شیوه پردازش پوپر از گزاره‌های پایه موافقم، اما به نظر من اعتراض او در ص ۱۷۲ مرقوم در همان تألیفش کافی دیده نمی‌شود، مبنی بر اینکه پوپر با قراردادگرایی. م به تصمیمی کور می‌رسد که به او عقلانیتی توهمی می‌دهد.

۶ حداقل در LSD به نظر می‌رسد که پوپر معتقد است نظامهای نظری نهایتاً ابطال‌پذیرند. به اظهار او در مورد آزمایشهای تعیین‌کننده در ص ۷۸ توجه کنید، اگرچه آنها تنها به‌عنوان آزمایشهای ابطال‌گر پذیرفته شده‌اند، اما به گزاره‌های پایه‌ای نیاز دارند. همچنین به نقادیه‌های فراوان پوپر از قراردادگرایی سنتی نگاه کنید، بویژه مخالفتش با انکار تقسیم‌پذیری دقیق نظریه به ابطال‌پذیر و غیرابطال‌پذیر، ص ۸۱ - ۷۹. همچنین با حدسها و ابطال‌هایش مقایسه شود:

*Conjectur and Refutation* (Harper & Row, New York, 1968), p. 33 ff., p. 36.

۷. خود پوپر متذکر می‌شود که گزاره‌های پایه «گزاره‌هایی‌اند حاکی از این‌که رخدادهای مشاهده‌پذیر در یک موضع معین یگانه فضا و زمان اتفاق می‌افتد. LSD. p. 103. (تأکید از من است).

سرچشمه دیگری برای خلط است. پوپر گاهی «چون اثبات‌گرایان جدید» گزاره‌های پایه را با گزاره‌های شخصی مشاهده‌تی در مورد رویدادها معادل می‌گیرد، اما از طرف دیگر، بحق گزاره‌های پایه را همچون گزاره‌های مشاهده‌تی کلی در مورد یک واقعه مشاهده‌پذیر می‌گیرد، بویژه در مورد استدلالهای معرفت‌شناختی این‌چنین است (مقایسه کنید با صفحه ۸۴ و غیر آن). نگا. به نقادی من در مقاله:

Falsifizierbarkeit als Kennzeichen naturwissen Schaffischer Theorien in: *Kant-Studien* 50 (1968) 498-516.

۸. همچنین مقایسه کنید با:

Lothar Schäfer, *Erfahrung und Konvention. Zum Theorie begriff der empirischen Wissenschaften* (Struttgart-Bad Cannstatt, 1974) p. 61.

شافر تأکید دارد که قراردادگرایی پوپر یک نتیجه دلخواهی نیست، بلکه بهایی است که باید برای پیشرفت علمی علم تجربی پرداخت. ممکن نیست اتفاقی باشد که شافر برای قراردادگرایی پوپر ارزش‌گذاری اثباتی می‌آورد، برخلاف ولمر، اثر هنری هموطنش، که شافر بدان اشاره می‌کند. چون او منحصرأ به سؤالات روش‌شناختی مناسب فکر می‌کند، درحالی‌که ولمر انتقادهایش از پوپر را فقط به سمت زمینه سؤالات معرفت‌شناختی از گزاره‌های پایه سوق داده است.

۹. LSd.D. 48 (و صفحات بعدی).

۱۰. LSd.D. 53 (و صفحات بعدی) و p. 81 (و صفحات بعدی).

۱۱. LSd.D. 37.



۱۲. LSD.D. 53 «بنابراین من سعی می‌کنم قواعد را اثبات کنم، یا اگر شما معیارهایی می‌خواهید که دانشمند بدان راهنمایی شود وقتی او به تحقیق یا اکتشاف می‌پردازد به معنایی که اینجا فهمیده می‌شود.» (تأکید از من است). در تقریر آلمانی اصلی هنوز ابهام است... روشی که ما آن را تصور می‌کنیم «به جای...» به معنایی که اینجا فهمیده می‌شود.»

۱۳. LSD. p. 53 و صفحات بعدی؛ *Conjectures and Refutation* (p.26)

و صفحات بعدی؛

*The Open Society and Its Enemies* (Princeton University press. Princeton, 1971), p. 228

(و صفحات بعدی).

14. *The Open Society and Its Enemies*. p. 231 ff.

نیز مقایسه شود با: LSD. p. 37.

این عبارت حتی در میان پیروان پوپر موجب انتقاد شده است، بویژه بارتلی که بر امکان استدلالهای انتقادی در حوزهٔ تصمیم‌ها، معیارها و ارزشها توجهش را متمرکز کرده بود. پوپر نشان داد که خودش از تفسیرهای ظریف بارتلی متأثر گشته است و در نتیجه در فصل ۲۴ *جامعه باز* اصلاحاتی را انجام داد. شایسته است هرچه بیشتر توجه شود که پوپر اگرچه در دیدگاه قبلی‌اش شک می‌کند، دوباره آن را تکرار می‌کند (در *جامعه باز* ص ۲۳۱): «ما... برای انتخاب انتقادی صورت عقلانیت آزادیم، هرکسی خاستگاهش را صریحاً در یک تصمیم نامعقول می‌پذیرد (و تا این حد، یک تقدم خاصی برای نامعقولیت می‌پذیرد).»

۱۵. «حتی ایستار انتقادی نیز محدودیتهای خاص خود را دارد. برای مثال آنها در دامنه اخلاق دروغ می‌گویند.»

(ترجمه از من است):

*Deutsche Zeitung. Christ and Welt*. 2 (January, 1976).

16. *The Open Society and Its Enemies*, p. 225.

۱۷. در *Deutsche Zeitung* پوپر می‌گوید که دربارهٔ اصطلاح «عقلانیت انتقادی احساس خوبی ندارد. چنین مفهومی برای من داشتن یک دلالت ضمنی خطرناک بر یک جزمگرایی جدید را پدیدار می‌سازد. اگر من خود را یک عقلگرای انتقادی می‌نامیدم آن شاید به جزم جدیدی منجر می‌شد. کار اصلی پرهیز از جزمیت است و استمرار ایستار انتقادی، حتی در مورد خود ایستار انتقادی (کجنویسی و ترجمه از من است).

18. Jürgen Habermas, *Knowledge and Human Interest*. p. 286.

19. LSD, p. 106, 108.

مقایسه کنید با:

Jürgen Habermas, «Analytische Wissenschaftstheorie und Dialektik» in: *Der Positivismasstreit in der deutschen Soziologie* (Neuwied-Bertin, 1969);

[ترجمه انگلیسی:

*The Positivist Dispute in German Sociology* by Theodor Adorno et al., Glyn Adey and David Frisby

trans. (Heinemann, London. 1976).], p. 179.

همچنين مقايسه كنيد با:

Albrecht Wellmer, op. cit., p 150 ff.